

رونمایی «پرویز ثابتی» این چهره مخوف ساواک توسط شاهپرستان چه پیامی به مردم انقلابی ایران دارد؟

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

کارزار رسانه‌ای و کمپین شبه‌انتخاباتی سلطنت‌طلبان تحت عنوان «من وکالت می‌دهم» و هم‌چنین برای منزوی کردن «اپوزیسیون» سرنگونی طلب جمهوری اسلامی و سوار شدن بر انقلاب مردم ایران با تهدید و تحریف و دروغ، ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است. خانم یاسمین همسر رضا پهلوی در توثیقی مرگ بر مجاهد، مرگ بر چپی و مرگ بر... می‌نویسد و... حتی بعضی شاه‌دوستان با تندروری به منتقدان انگ‌هایی چون «تجزیه‌طلب، سایبری، وزارت اطلاعاتی، خائن، چپی، ضد میهن، خمینی‌چی و ... می‌زنند.» این ادبیات طی چند ماه اخیر، با اوج‌گیری انقلاب «زن، زندگی، آزادی» علیه جمهوری اسلامی، توسط هواداران رضا پهلوی، همواره در شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون‌هایشان و تجمعات تکرار می‌شود.

سلطنت‌طلبان هم‌چنین با تحریک احساسات ناسیونالیستی و برخی پناهجویان که نیاز به حمایت مالی و تاییدیه سیاسی دارند جمع می‌کنند و تصاویر رضا پهلوی و پرچم پهلوی تحت عنوان پرچم «ملی» را به دست آن‌ها می‌دهند که در زیر تصاویر رضا پهلوی شعارهای مردسالاری و پدرسالاری نظیر «مرد، میهن، آبادی»، «جاوید شاه» و یا در باندرولهایی شعارهای «مرگ بر سه مفسد ملا، چپ، مجاهد»، «مرگ بر کمونیست و مجاهد»، «اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه» و... نوشته شده است را حمل نمایند.

در این میان، ناگهان انتشار عکس رییس امنیت داخلی ساواک در ۸۶ سالگی هم‌زمان با سخنرانی رضا پهلوی در تجمع مخالفان جمهوری اسلامی ایران در لس‌آنجلس، پیام مشخصی دارد مبنی بر این که رضا پهلوی و هوادارانش در جهت سرکوب انقلاب مردم و منزوی کردن نیروهای سرنگونی طلب جمهوری اسلامی، دارند با وعده و وعید و پول ساواک‌های سابق و هواداران لات و اوباش شعبان بی‌مخ را در داخل، به‌ویژه و خارج کشور بسیج می‌کنند.



این عکس با موجی از انتقادات و هم‌زمان نظرات تحسین‌آمیز شاه‌دوستان مواجه شد. بیش‌تر تحسین‌کنندگان به این موضوع اشاره داشتند که آقای ثابتی در زمان خود دشمنان اصلی را «خوب» شناخته و با آن‌ها مبارزه می‌کرد.

بعد از ۴۴ سال زندگی مخفی، روز ۲۲ بهمن ۱۴۰۱، پردیس ثابتی دختر پرویز در صفحه توییتری خود تصویری از حضور خانوادگی‌شان در تجمع سلطنت‌طلبان در آمریکا منتشر کرد. پرویز ثابتی نیز بود.

دختر ثابتی هم‌زمان با انتشار تصویری از پدر خود نوشت که چهل و چهار سال پیش کشور مادری ما در تاریکی فرورفت و ابراز امیدواری کرد که امسال، سال نور، البته از جنس نور «ساواکی‌های پهلوی» باشد.

پرویز ثابتی متهم است که در دوران ۲۰ ساله کار در ساواک و به‌ویژه مدیریت اداره سوم در شکنجه یا مرگ بسیاری از فعالان سیاسی قبل از انقلاب نقش داشته است.

او مخالف فعالیت آزادانه بسیاری از نویسندگان و هنرمندان از جمله صمد بهرنگی بوده است. خودش به‌صراحت در مصاحبه با عرفان قانعی فرد در کتاب «در دامگه حادثه» گفته که کتاب اولدوز و کلاغ‌های صمد بهرنگی را پیش فرح پهلوی برده و تاکید کرده نویسندگانی مثل صمد بهرنگی از راه داستان افکار کمونیستی را ترویج می‌دهند و باید جلو آن‌ها گرفته شود.

واکنش‌های توییتری به انتشار عکسی از پرویز ثابتی، مسئول اداره سوم ساواک و رییس ساواک تهران در تجمع اخیر سلطنت‌طلبان در آمریکا، هم‌چنان ادامه دارد. اما عجیب است که چرا در این ۴۴ سال، هیچ اقدامی در جهت محاکمه این عنصر مخوف ساواک، صورت نگرفته است.

پرویز ثابتی یک شکنجه‌گر معروف و مخوف در ساواک بوده، برای دادگاه‌های بین‌المللی فرد غیرقابل دستیابی‌ای نیست آن هم در شرایطی که هزاران شاهد زنده وجود دارد که حاضرند علیه او شهادت بدهند. چه‌طور پیرزو پیرمردهای حکومت نازی هیتلری را هنوز هم بگیرند دادگاهی و محاکمه و زندانی می‌کنند؟ این که تاکنون ثابتی را محاکمه نکرده‌اند یک دلیل دارد؛ هیچ فرد و جمع و یا مردمی ایرانی در این ۴۴ سال هیچ پرونده‌ای علیه او تشکیل نداده‌اند.

شمار زیادی از زندانیان سیاسی از شکنجه خود در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک، که زیر نظر ثابتی بوده، گزارش کرده‌اند؛ او در مقابل پرسشی درباره شکنجه زندانیان سیاسی چپ و چریک‌های فدایی، آن‌ها را «تروریست» خوانده است.

ساواک و دستگاه تبلیغاتی حکومت شاه، هر اعتراض و تلاش مردمی و مبارزه سیاسی را طوری معرفی کرده بودند که بیش‌تر مردم عوام نیز، مبارزین، مجاهدین و چریک‌ها و کمونیست‌ها را خرابکار و مستحق می‌دانستند. در چنین فضایی بود انقلاب ۱۳۵۷، راه خود را باز کرد و به پیروزی رسید.

ثابتی در سراسر کتاب «در دامگه حادثه» به این موضوع اشاره می‌کند که اصرار داشته با فعالان سیاسی و نویسندگان جدی‌تر و شدیدتر برخورد شود و درباره این موضوع به مقام‌های بالاتر از خود و محمدرضا پهلوی شکایت می‌برده است.

ثابتی هم‌چنین گفته که در سال‌های آخر حکومت پهلوی اگر برخورد جدی‌تری انجام می‌شد و به توصیه‌های او عمل می‌شد، کار حکومت به این‌جا نمی‌رسید. او سال ۱۳۵۷ فهرستی ۱۵۰۰ نفره از نویسندگان و فعالان سیاسی و مذهبی به شاه داده و خواستار بازداشت آن‌ها شده که محمدرضا شاه با بازداشت ۳۰۰ نفر از آن‌ها موافقت کرده است.

او در یادداشتی بر کتاب مصاحبه‌اش در سال ۱۳۸۹ نوشته گزارش‌های زیادی درباره فساد در دستگاه حکومتی به دربار داده که به‌خاطر آن‌ها مواخذه شده است.

با این وجود، شماری از هواداران سلطنت که بسیاری از آن‌ها با هویت‌های مختلف در شبکه‌های اجتماعی فعالیت دارند، نوشته‌اند «چه به نام، چه به ننگ»، باید از «میهن» دفاع کرد و به همین دلیل آن‌ها از اقدامات پرویز ثابتی حمایت می‌کنند، چرا که، به باور آن‌ها، «تشخیص او درباره دشمنان میهن، تا حد زیادی درست بود.»

این رخ‌نمایی پرویز ثابتی کدی برای فعال‌سازی ظرفیت‌های سابق ساواک توسط سلطنت‌طلبان و شاه‌دوستان است به‌طوری که مدت‌هاست این محافل سلطنت‌طلب به نیروهای مخالف سلطنت زبان‌درازی و پرخاشگری می‌کنند. رو نمایی و یا رخ‌نمایی پرویز ثابتی را باید در این وقاحت محافل سلطنت‌طلب و حتی تهدید به اعدام انقلابیون کمونیست و مجاهد ۵۷، مورد بحث و بررسی قرار داد. طراح و عامل جنایت‌های بی‌شمار ساواک بعد از دهه‌ها این‌گونه رخ نموده و با زهرخندی استهزاآمیز و چندش‌آور، در مقابل دوربین ژست بگیرد!

ثابتی این سال‌ها در اورلاندوی آمریکا زندگی می‌کرد؛ شرکتی با نام Paris Enterprises دارد و به کمپین انتخاباتی جورج بوش در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا کمک کرده بود.

ثابتی نقش «مغز» ساواک را بازی می‌کرد و نصیری «مشت» سازمان اطلاعات و امنیت کشور محسوب می‌شد. او در اسرائیل و آمریکا دوره دیده بود و در مقابله ساواک با روشنفکران مخالف حکومت و مواجهه با فعالان سیاسی، ابزار شکنجه و برخوردهای خودسرانه را به عنوان حرف اول به کار می‌گرفت.

او در طول سال‌های ۴۹ تا ۵۶، تمرکز خود را بر پروژه‌ای موسوم به «مبارزه با تروریسم» در ساواک گذاشت که هدف اصلی آن ریشه‌کن کردن مبارزه مسلحانه علیه حکومت پهلوی بود، روندی که کارنامه خشونت‌باری برای ثابتی و همکارانش در ساواک به جای گذاشت و نقطه آغازش را می‌توان واقعه سیاهکل دانست که در پی حمله مسلحانه سازمان چریک‌های فدایی خلق در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل برای آزادی یکی از دستگیرشدگان عضو این سازمان، رخ داد. با این عملیات و رخدادهایی مشابه آن بود که ثابتی تصمیم گرفت عملاً هر کسی که ارتباطی چه دوردور و چه نزدیک با سازمان‌های مسلح مخالف داشت از میان بردارد. حاصل این پروژه به کشته‌شدن بیش از ۳۴۰ فعال سیاسی انجامید که ۱۷۷ تن از آنان در درگیری با نیروهای امنیتی جان خود را از دست دادند و ۹۱ تن دیگر نیز با یا بدون محاکمه تیرباران شدند، ۴۲ تن هم زیر شکنجه در زندان جان دادند، ۱۵ نفر ناپدید شدند، هفت نفر خودکشی کردند و در نهایت ۹ تن نیز در صحنه ساختگی اقدام به فرار به قتل رسیدند.

در سال ۱۳۵۴، اعدام بیژن جزنی و هشت نفر از همراهانش بعد از هفت سال محکومیت در زندان در تپه‌های اوین با هدف نشان‌دادن ضرب شست به مخالفان مسلح همچنان فعال در کشور یکی دیگر از اقداماتی است که البته ثابتی هرگونه مشارکتی در آن را انکار می‌کند و علت کشته‌شدن آنان را به اقدام‌شان برای فرار از زندان نسبت می‌دهد، ادعایی که مشابه آن را در مصاحبه یازده سال پیش خود هم تکرار کرد و وجود هرگونه شکنجه، اعدام بدون محاکمه و برخورد خشونت‌بار با زندانیان سیاسی را از اساس بی‌پایه خواند. او نه قبول کرد که بازجویی کرده و نه پذیرفت که شکنجه‌ای در کمیته مشترک ضدخرابکاری صورت گرفته است.

پرویز ثابتی در گفت‌وگوی معروفش با جمشید آموزگار، نخست‌وزیر وقت، درباره افکار عمومی و نهادهای حقوق بشری گفته بود: «... به جهنم، هرچه می‌خواهند بگویند...»

یکی از چهره‌های شاخص و مخوفی که در ساواک در زمان پهلوی فعالیت گسترده‌ای در تهدید و دستگیر و شکنجه و اعدام مخالفین داشت، پرویز ثابتی مسئول اول اداره کل سوم ساواک و رییس ساواک تهران بود.

او متولد سال ۱۳۱۵ در تهران است. او در سال ۱۳۵۲، توسط ارتشبد نصیری، رییس ساواک، به سمت مدیر کل اداره سوم تعیین و عملاً همه کاره ساواک منصوب شد. البته ابتدای این ورود از سال ۱۳۳۷ با معرفی ضربانی (مدیر کل نهم ساواک) بود. سمتی که با جاه‌طلبی و خشونت‌طلبی که او داشت منجر به ارتقای او در ساواک شد.

این ترقی تا جایی پیش رفت که احراز همه مشاغل مهم از پست وزارت گرفته تا استادی دانشگاه و معلمی و حتی کارمندی دولت، در گرو دریافت اجازه اداره‌ای بود که ریاستش را ثابتی به عهده داشت.

ثابتی طرفدار سیاست سرکوب هرچه شدیدتر تظاهرات‌ها و تجمعات علیه حکومت وقت بود و همواره تاکید داشت که دولت باید با قاطعیت تمام تظاهرات را سرکوب کند؛ از طرفی او مایل بود دست مخالفان وفادار به حکومت را ظاهراً باز بگذارد که از نظام حاکم و حتی از اعضای خاندان سلطنت انتقاد کنند تا او بتواند مبالغه‌نگفتی برای سکوب مخالفین و منتقدین با دستور مستقیم شاه دریافت کند. در سال ۱۳۵۷ بود که به جهت آشنایی هویدا با ثابتی، هویدا طی نامه‌ای به شاه خواستار واگذاری وظیفه سرکوب مخالفان به ساواک شد و در همین راستا ثابتی به سرعت سیاهه‌ای از ۱۵۰۰ تن از مخالفان عمده حکومت را با ادعا به این‌که بازداشت آن‌ها آرامش را به شهرها برمی‌گرداند فراهم کرد؛ اما در نهایت شاه با بازداشت سیصد نفر از آن‌ها موافقت کرد.

او از جمله کسانی بود که در راس یک گروه از ماموران ساواک به اسرائیل اعزام شد و به احتمال قوی در همان مأموریت به همکاری موساد درآمد، چرا که در طول دوران کاری‌اش مدام با این موسا و حتی سیار رابطه بسیار نزدیک داشت.

پرویز ثابتی که به «شکنجه‌گر مخوف ساواک» معروف بود، ده روز قبل از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، راهی ژنو شد و از آن‌جا به اتفاق همسرش به اسرائیل رفت، برخی منابع نیز به استقرار او و همسرش در آمریکا و فعالیت‌های اقتصادی که هم‌چنان ادامه دارند، اشاره کرده‌اند.

نهایتاً پرویز ثابتی رییس امنیت داخلی و سرشکنجه‌گر ساواک بعد از سال‌ها زندگی در انزوا و دوری از رسانه‌ها در تجمع روز تظاهرات ۲۲ بهمن سلطنت‌طلبان در لس‌آنجلس به‌همراه خانواده‌اش شرکت کرد و برای اولین از بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷، تصاویر او و خانواده‌اش در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد.

معروف است در دوران ریاست‌جمهوری جان اف کندی، او مقامات ایرانی را به انتخابات آزاد سفارش کرد. شاه از تیمسار پاکروان خواست از اوضاع مملکت تحلیل جامعی ارائه دهد تا او به جمع‌بندی برسد و پاکروان، این وظیفه را به ثابتی سپرد.

ثابتی در گزارشی که تهیه کرد نوشت که «مردم ایران برای دموکراسی آمادگی ندارند و این‌که شاه برایشان جذب‌ه دارد و محبوب آن‌ها باشد، کافی است؛ دادن آزادی و درانداختن انتخابات آزاد، دست حکومت را می‌بندد و کار دست ما خواهد داد!»

سال ۱۳۹۱، کتاب خاطرات وی با نام «در دامگه حادثه» منتشر شد که بسیاری از فعالان سیاسی داخل و خارج کشور به مطالب آن انتقاد کردند و ثابتی را به تطهیر ساواک و تحریف تاریخ جنایات ساواک متهم کردند. ۱۹۸ نفر از زندانیان ساواک نیز در نامه‌ای با استناد به «عهدنامه بین‌المللی منع شکنجه و مجازات‌های اهانت‌آمیز و غیرانسانی» (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسامبر ۱۹۸۴) خواستار پیگرد حقوقی ثابتی و اخراج وی از آمریکا شده بودند.

مدیر امنیت داخلی مخوف‌ترین دستگاه اطلاعاتی منطقه در اورلاندو به‌عنوان یک سه‌ملیتی ایرانی، اسرائیلی و آمریکایی زندگی می‌کند و شرکتی اقتصادی به نام Paris Enterprises دارد. او از حامیان مالی کمپین انتخاباتی جرج بوش و کمیته ملی جمهوریخواهان بوده است.

ثابتی و هم‌فکرانش جنایت‌کار هستند و روزی باید در دادگاه‌های مردمی حساب پس بدهند نه این‌که طلب‌کار هم باشند. برای مثال، زنی ۹۶ ساله که متهم به همکاری در قتل بیش از ۱۱۰۰ زندانی در اردوگاه مرگ اشتوت‌هوف در دوره آلمان نازی است، پیش از آغاز دادگاه دست به فرار زد، اما ماموران ساعتی بعد او را بازداشت کردند.

قرار بود روز پنج‌شنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۱، راس ساعت ۱۰ صبح دادگاه ایرمگارد اف، منشی اردوگاه مرگ اشتوت‌هوف برگزار شود. اما وقتی مامور دادگاه برای آوردن متهم به خانه سالمندان مراجعه کرد اثری از منشی ۹۶ ساله نیافت.

ماموران به سرعت دریافته‌اند که متهم با یک تاکسی خانه سالمندان را ترک کرده و دست به فرار زده است. ایرمگارد اف. پیش‌تر در نامه‌ای به دادگاه نوشته بود که مایل نیست در نشست دادگاه حضوری شرکت کند. دادگاه نیز در پاسخ به او یادآور شده بود که غیبت او می‌تواند پیامدهای قانونی برایش داشته باشد و حضور او در دادگاه الزامی است.

اما بر اساس قوانین آلمان میان تقاضای کتبی برای عدم حضور در دادگاه و عملی کردن غیرمجاز آن فرقی ماهوی وجود دارد. به گفته سخن‌گوی دادگاه شهر ایتسه‌هو پس از فرار ایرمگارد، ماموران موفق شدند پس از یک ساعت جست‌وجو او را در خیابانی در حومه شهر پیدا و بازداشت کنند.

در واقع او ساعتی بعد دستگیر شد و محاکمه‌اش از روز ۲۷ مهر ۱۴۰۰-۱۹ اکتبر ۲۰۲۲ از سر گرفته می‌شود. این منشی ۹۶ ساله متهم است که در «بیش از ۱۱۰۰ مورد قتل» همکاری داشته است. ایرمگارد در سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ در اردوگاه اشتوت‌هوف در نزدیکی شهر دانتسیگ (امروزه به نام گدانسک شناخته می‌شود و در شمال لهستان قرار دارد) کار می‌کرده است.

ایرمگارد در آن زمان ۱۸ ساله داشته و از «بیش‌تر اتفاقات و جنایات» در اردوگاه با خبر بوده است. این برای نخستین بار در آلمان است که یک کارمند غیرنظامی اردوگاه مرگ در دوران نازی‌ها محاکمه می‌شود. این دادگاه توجه زیاد افکار عمومی آلمان را به‌خود جلب کرده و به هم دلیل قرار بود که دادگاه در یک سالن بزرگ در شهر ایتسه‌هو برگزار شود.

ایرمارگارد اف. پیش از این دوبار در دادگاهی دیگر در سال ۱۹۵۴ به عنوان شاهد درباره نقش خود در اردوگاه اشتوت هوف توضیحاتی داده بود. او مدعی شده بود که تنها وظیفه داشته نامه‌های فرمانده اردوگاه و دستورات فرستاده شده از طریق بی‌سیم را نگارش کند. اما از کشتن اسرا در اردوگاه هیچ اطلاعی نداشته است. در اردوگاه اشتوت هوف ده‌ها هزار نفر زندانی کشته شدند. وکیل ایرمارگارد اف. نیز در گفت‌وگویی با دویچه وله گفت که برگزاری دیربگام دادگاه می‌تواند به فهم ابعاد این فاجعه کمک کند. وکیل متهم تاکید کرد قصد ندارد با خانواده قربانیان وارد مشاجره شود و روشنگری درباره مقصران اصلی اردوگاه را انگیزه دفاع از موکل خود می‌داند.

هم‌چنین محاکمه یک مرد ۱۰۰ ساله به اتهام مشارکت در قتل عام گسترده در زمانی که نگهبان اس‌اس اردوگاه کار اجباری زاخسنهاوزن بود از روز پنج‌شنبه ۱۵ مهر ۱۴۰۰، برگزار شده بود.

محاکمه متهم که فقط با نام جوزف. اس معرفی شده است توسط دادگاه نوبروپین، شهری در ایالت براندنبورگ آلمان، انجام می‌شود ولی به دلایل اجرایی جلسات محاکمه در سالن ورزشی زندان براندنبورگ برگزار خواهد شد.

دادستانی آلمان جوزف. اس را به مشارکت در سه هزار و ۵۱۸ فقره قتل متهم کرده است. او از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ یکی از نگهبانان واحد اس‌اس، شاخه شبه‌نظامی حزب نازی، در اردوگاه مرگ زاخسنهاوزن بوده است. اما وکیل متهم در دادگاه گفت که موکلش نمی‌خواهد در مورد این اتهامات اظهار نظر کند.

در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۵ بیش از ۲۰۰ هزار نفر در اردوگاه زاخسنهاوزن نگهداری می‌شدند که از این تعداد ده‌ها هزار نفر به دلیل گرسنگی، بیماری و کار طاقت‌فرسا جان خود را از دست داده و هزاران نفر نیز در جریان آزمایش‌های پزشکی و یا عملیات‌های واحد اس‌اس برای نابود کردن زندانیان به قتل رسیدند.

رقم دقیق افرادی که در این اردوگاه کشته شده‌اند، مشخص نیست. برخی از ارزیابی‌ها این تعداد را حدود ۱۰۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند ولی پژوهش‌های مورخان نشان می‌دهد که احتمالاً رقم درست بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر است.

دادستان این پرونده در جلسه دادگاه گفت: «متهم به‌طور آگاهانه و داوطلبانه به‌عنوان یک عضو واحد اس‌اس که مجری اصلی آدمکشی بود در این قتل‌ها مشارکت داشته است.»

لئون شوارتزباوم، یکی از بازماندگان اردوگاه زاخسنهاوزن که اکنون ۱۰۱ ساله است به‌عنوان تماشاگر در جلسه دادگاه حضور داشت. او به خبرگزاری آلمان گفت: «این آخرین محاکمه برای مجازات عاملان قتل اعضای خانواده و دوستان و آشنایان من است. امیدوارم متهم محکوم شود.»

کریستف هتوینر، معاون «کمیته آشویتس» از عدم اظهار نظر متهم در جلسه دادگاه ابراز تاسف کرد. او به خبرگزاری آلمان گفت: «به‌نظر من متهم خیلی سرحال و هوشیار است و معتقدم که به خوبی آن حوادث را به یاد دارد و حداقل می‌تواند عذرخواهی کند. ولی او حاضر نیست به خودش فشار بیاورد. خانواده‌های قربانیان برای شنیدن حقیقت به دادگاه آمده‌اند ولی رفتار متهم یک بار دیگر نشان می‌دهد که برخورد ماموران اس‌اس با این پرونده‌ها انکار، تحقیر و ادامه سکوت است.» او ساعاتی بعد دستگیر شد و محاکمه‌اش از روز ۲۷ مهر ۱۴۰۰-۱۹ اکتبر ۲۰۲۲ از سر گرفته می‌شود.

به‌علاوه حمید نوری (عباسی) دادیار و شکنجه‌گر سابق زندان گوهردشت در سوئد دستگیر و محاکمه شد و هنوز هم دادگاه تجدیدنظر نظر او در جریان است.

توماس ساندر، قاضی دادگاه حمید نوری، برای دادیار سابق زندان گوهردشت و متهم به مشارکت در اعدام زندانیان سیاسی در ایران در تابستان سال ۱۳۶۷، حکم حبس ابد صادر کرد.

دادگاه حمید نوری اولین مورد از محاکمه یک فرد به اتهام دست داشتن در اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۱۳۶۷ است. هم‌چنین، این اولین بار بود که یک کارگزار قوه قضاییه جمهوری اسلامی، به اتهام مشارکت در اعدام‌ها، در یک کشور خارجی محاکمه شد.

ساندر اعلام کرد که دادگاه پذیرفته است نوری در موارد اتهامی مجرم بوده و نقشش در موارد مورد رسیدگی دادگاه، محرز است. حمید نوری، دادیار سابق زندان گوهردشت و متهم به مشارکت در اعدام زندانیان سیاسی در ایران در تابستان سال ۱۳۶۷، با دو اتهام «جنایت جنگی» و «قتل عمد» مواجه بود و دادستان، کریستینا لیندهوف کارلسون، در کیفرخواست نهایی خود برای او تقاضای حبس ابد کرده بود.

حمید نوری ۱۸ آبان ۱۳۹۸ به فرودگاه استکهلم رسید و بلافاصله دستگیر شد.

در سال ۱۳۶۷، به‌دنبال صدور فرمان روح‌الله خمینی تحت عنوان فتوا، چند هزار نفر از زندانیان سیاسی و عقیدتی در زندان‌های جمهوری اسلامی مخفیانه اعدام و در گورهای جمعی دفن شدند. ابراهیم رئیسی، یکی از دست‌اندرکاران این اعدام‌ها در قالب هیأت رسیدگی به وضعیت زندانیان بود که با عنوان «هیات مرگ» شناخته می‌شود.

رئییسی پس از اعلام پیروزی او در انتخابات نمایشی ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰، گفت از ابتدای مسئولیتش در دستگاه قضایی «مدافع حقوق بشر» بوده و «باید مورد تقدیر و تشویق» قرار بگیرد.

البته بعید به نظر می‌رسد که پرویز ثابتی و هم‌فکرانش در میان محافل رضا پهلوی، از این وقایع تاریخی پند و اندرز بگیرند اگر می‌گرفتند این چنین وقیحانه از خود رونمایی نمی‌کردند و یا محافل سلطنت‌طلب مخالفین حکومت سرنگون شده پهلوی را این‌چنین تهدید به

سرکوب و اعدام نمی‌کردند! اما به یاد داشته باشند که شاهدان زیادی از دوران جنایت‌های حکومت پهلوی به‌ویژه ساواک آن هستند و هنوز زنده‌اند و در صورت نیاز در داگاه‌های عادلانه و مردمی آن‌ها را همانند نازیان ۹۰ و ۱۰۰ ساله و یا حمدی نوری را به پای میز محاکمه خواهند کشاند.



مرک بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر

حمید نوری شکنجه‌گر رژیم اسلامی



برون تابانی شکنجه‌گر رژیم سلطنت پهلوی



پرویز ثابتی و خانواده اش
رئیس جنایتکار ساواک تهران



خانواده حمید نوری جنایتکار
بازجوی دادگاه های مرگ

اما حیرت‌انگیز است که چرا در این بیش از چهار دهه، هیچ اقدام حقوقی خاصی از جانب قربانیان شکنجه ساواک که اکنون مقیم آمریکا و اروپا هستند علیه پرویز ثابتی و سایر همکاران او صورت نگرفته است. در حالی که بستر حقوقی لازم برای پیگرد قضایی او در دادگاه‌های آمریکا و اغلب کشورهای غربی فراهم است. کافی است تعدادی از شاهدان عینی در این مورد پیش قدم شوند. حیرت‌انگیزتر آن است که سلطنت‌طلبان از هم‌اکنون طناب‌های دارشان را آماده کرده‌اند تا احتمالاً با سرنگونی جمهوری اسلامی و احیای مجدد سلطنت، مخالفین حکومت شاه به‌ویژه کمونیست‌ها و مجاهدین را دار بزنند. همان کاری که خمینی بلافاصله پس از به قدرت رسیدنش، اعدام فردی و جمعی انقلابیون «غیرخودی» را آغاز کرد و وارثان آن هنوز هم به این جنایت خود علیه بشریت ادامه می‌دهند. ساواک و دستگاه تبلیغاتی حکومت شاه، هر اعتراض و تلاش مردمی و مبارزه سیاسی را طوری معرفی کرده بودند که بیش‌تر مردم عوام نیز، مبارزین، مجاهدین و چریک‌ها و کمونیست‌ها را خرابکار و مستحق می‌دانستند. در چنین فضایی بود انقلاب ۱۳۵۷، راه خود را باز کرد و به پیروزی رسید.

این رخ‌نمایی پرویز ثابتی، هم‌چنین کدی برای فعال‌سازی ظرفیت‌های سابق ساواک توسط سلطنت‌طلبان و شاه‌دوستان است به‌طوری که مدت‌هاست این محافل سلطنت‌طلب به نیروهای مخالف سلطنت زبان‌درازی و پرخاشگری می‌کنند. رو نمایی و یا رخ‌نمایی پرویز ثابتی را باید در این وقاحت محافل سلطنت‌طلب و حتی تهدید به اعدام انقلابیون کمونیست و مجاهد ۵۷، مورد بحث و بررسی قرار داد. حتی چنین تهاجمی از نظر حقوق بین‌الملل جرم محسوب می‌شود. طراح و عامل جنایت‌های بی‌شمار ساواک بعد از دهه‌ها این‌گونه رخ نموده و با زهرخندی استهزاآمیز، در مقابل دوربین پز چندش‌آور بدهد.

پرویز ثابتی بهمن ۱۳۳۷ عضو ساواک شد. ساواک دارای ۱۰ اداره کل بود. اداره کل سوم (امنیت داخلی) مهم‌ترین بخش «ساواک» بود. ثابتی در سال ۱۳۵۲ از سوی نصیری (رییس وقت ساواک) به ریاست اداره کل سوم تعیین شد. او طبق سلسله مراتب نفر دوم بود ولی به‌دلیل گستره اختیارات تبدیل به مهم‌ترین شخصیت امنیتی حکومت شاه در دهه ۵۰ شد. برخی مقامات بلندپایه حکومت شاه نیز صریحاً گفته‌اند که از سال ۱۳۵۳، رفتاری با مردم شد که گاهی از رفتار «مغول» نیز بدتر بود. این دوره زمانی مصادف با حکمرانی امنیتی پرویز ثابتی در ایران است. هوشنگ نهاوندی (وزیر وقت علوم) گفته است:

«اگر این حکومت نظامی همراه با رفع نارضایتی‌های مردم نباشد، اگر این حکومت نظامی همراه با تعقیب دزدها، متجاوزین به حقوق مردم، ناراضی تراش‌ها، کسانی که واقعا در این شش-هفت سال اخیر، به‌خصوص بعد از سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) که این پول نفت زیاد شد، رفتاری رو با مردم مملکت کردند که به قول دکتر آزمون از رفتار مغول هم گاهی بدتر بود، اگر اون‌ها تنبیه نشوند و رفع علل نارضایتی نشود، واقعا ما خیانت کردیم.»

اداره کل سوم ساواک به ریاست پرویز ثابتی دارای ۹ اداره بود. هر اداره شامل چندین بخش و هر بخش مسئول کنترل یک یا چند سازمان، وزارتخانه، حزب، گروه‌های اجتماعی، اقوام (نظیر کرد، لر، بلوچ و آذری)، اقلیت‌های مذهبی، روحانیون، دانشگاهیان، اعضای ارتش، مطبوعات و حتی وابستگان حکومت شاه، اعضای لژهای فراماسونری داخل کشور و بهایی‌ها بود.

این حوزه گستره اختیارات، پرویز ثابتی را به قدرتمندترین مقام امنیتی حکومت تبدیل کرد. مهم‌ترین وظیفه اداره کل سوم، مدیریت و هماهنگی کلیه نهادهای امنیتی عصر پهلوی نظیر رکن دو ارتش، شهربانی و ژاندارمری بود که نمود عینی آن در قالب‌های نظیر کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک شهربانی هویدا شد. همه آن‌چه مردم ایران از ساواک تصور می‌کردند مربوط به اداره تحت امر ثابتی بود. نفرت عمومی از واژه ساواک به حدی بود که تا چندین سال بعد از انقلاب نیز، صرف اعلام تشکیل یک نهاد اطلاعاتی، از سوی مردم بازخورد منفی داشت. زیرا دستگاه اطلاعاتی برای مردم یادآور ساواک بود.

رئیس سازمان عفو بین الملل در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴ شمسی) گفته که از جمله سیاه‌ترین کارنامه حقوق بشری جهان متعلق به حکومت پهلوی است. کتاب «ساواک یا دوست شکنجه‌گر غرب» به قلم «هارولد ایرنبرگر» روایتی از کارشناس سازمان مذکور منتشر کرده که به شرح ذیل است:

«جلادان ساواک علاوه بر استفاده از شوک الکتریکی و کتک به وحشی‌گری‌های زیر نیز متوسل می‌شدند؛ بطری‌های کشسته را به نشیمنگاه زندانیان فرو می‌کنند. به بیضه‌های آنان وزنه می‌آویزند و یا کلاه‌خودهایی بر سرشان می‌گذارند که با فریادهای قربانیان در زیر شکنجه گوش‌شان را آزار می‌دهد و از انعکاس صداها به بیرون جلو می‌گیرد ... ساواک قربانیان خود را نه به خاطر شکنجه جسمی بلکه به خاطر شکنجه روانی مورد تجاوز قرار می‌داد. این شکنجه روانی به‌ویژه در حالتی بود که برای گرفتن اعتراف از شوراهان و یا پدران به زنان دختران‌شان در برابر چشم آن‌ها تجاوز می‌کردند.» (نویسنده هارولد ایرنبرگر، مترجم احمدی؛ نشر آزاد، ۱۳۵۸)

بعد از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، محمدرضا پهلوی در صدد تثبیت پایه‌های حکومت دیکتاتوری خود برآمد و از سوی دیگر، دولت‌های انگلیس و آمریکا که منافع عمده‌ای در ایران داشتند، حفظ امنیت و تثبیت دیکتاتوری محمدرضا پهلوی را امری بسیار ضروری می‌دانستند. در حقیقت کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان یکی از سرفصل‌های مهم تاریخ معاصر ایران، تأثیرات زیادی در اوضاع سیاسی و امنیتی مملکت بر جای گذاشت؛ که از جمله می‌توان به ارائه تعاریف جدیدی از «امنیت»، «اطلاعات» و «ضد اطلاعات» اشاره کرد.

در این زمان آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند، ایران را به‌عنوان پایگاه اصلی خود در منطقه حفظ کنند. لذا ساواک براساس طرح آمریکایی‌ها در سال ۱۳۳۶ با یک صفحه قانون و یک دنیا اختیارات، با ریاست تیمور بختیار به‌عنوان اولین رئیس آن پا به عرصه وجود گذاشت و به تدریج توانست بر کلیه امور مملکت تسلط یابد.

تشکیل این سازمان آغاز اختناق، استبداد و سانسور یک جامعه بزرگ بود. سازمان امنیت که از جهت سازمان اداری زیر نظر نخست وزیری بود، رسماً در راس حکومت قرار گرفت. تمام اعمال ماموران دولت تحت نظارت ماموران این سازمان قرار داشت. هیچ‌یک از نمایندگان مجلس بدون تصویب این سازمان نمی‌توانستند در انتخابات شرکت کنند. به‌طور خلاصه، ایرانی زندانی همیشگی سازمان اطلاعات و امنیت کشور شد. در این سازمان که هارولد ایرنبرگر آن را دوست شکنجه‌گر غرب لقب داده بود، عناصر بسیاری فعالیت می‌کردند که از هیچ جنایتی برای حفظ منافع اربابان خود فرو نگذاشتند. یکی از این افراد پرویز ثابتی عضو شماره دو ساواک بود. حسین فردوست، ثابتی رامردی بسیار مقام‌پرست و متظاهر معرفی می‌کند که دروغ و راست را مخلوط می‌کرد تا میزان فعالیت و موفقیت خود را ۲ و ۳ برابر واقع جلوه دهد. (حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۶، ص ۴۷۴)

در پرونده اداری پرویز ثابتی اسناد متعددی وجود دارد که مراتب رضایت مسئولین اداره کل سوم ساواک (ناصر مقدم، مدیر کل، سیف‌الله فرزین، معاون اداره کل) را از او نشان می‌دهد. نمونه این اسناد سندی به تاریخ ۱۳۴۳/۱۲/۱۵ است:

«چون خدمات کارمندان مشروحه زیرین در خلال سال ۱۳۴۳ از هر حیث رضایت‌بخش بوده و امر محوله را به‌نحو شایسته‌ای انجام داده‌اند بدینوسیله مورد تشویق واقع می‌گردند. خواهشمند است دستور فرمائید مراتب در پرونده کارگزینی آن‌ها منعکس گردد...» (بهرام افراسیابی، وقتی پرده‌ها بالا می‌رود، تهران، مهر، ۱۳۷۴، ص ۳۴۲)

در زمان انتصابش به معاونت اداره کل سوم، سرهنگ آگه‌دل «مدیر کل اداره سوم» او را این‌گونه معرفی می‌کند: «آقای پرویز ثابتی از کارمندان لایق و شایسته این اداره کل می‌باشد و در طول مدت خدمت همواره برتری‌های خود را در این مورد نسبت به سایرین به ثبوت رسانده است...» (سند شماره ۷-۱۰۰، در تاریخ ۱۳۴۹/۰۷/۲۷، آرشیو مرکز بررسی اسناد تاریخی)

ثابتی در ساواک، پس از نصیری جایگاه مهمی داشت، چنان‌که در اسناد سفارت آمریکا وی جزو اعضای محفل خصوصی شاه معرفی شده است. (اسناد لانه جاسوسی، کتاب اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۸)

وی از مهره‌های اصلی ساواک بود و در تحکیم حکومت پهلوی آن‌چه در قدرت داشت به کار می‌برد. همین امر باعث شد در طول خدمتش در ساواک شش بار از سوی شاه و دربار مورد تقدیر قرار گیرد و علاوه بر تقدیرهای ذکر شده، نشان‌های درجه چهار و پنج تاج، سه همایون، کوشش دو (سند شماره ۳۰۳۳۳/۲، در تاریخ ۱۳۵۰/۱۲/۲۷، آرشیو مرکز بررسی اسناد تاریخی)، سپاس یک و دو (سند شماره ۱۳۰۷۹۱، در تاریخ ۱۳۵۱/۱۱/۲۹، آرشیو مرکز بررسی اسناد تاریخی) و هم‌چنین مدال جشن دو هزار و پانصد ساله طلایی شهر (سند شماره ۲۳۵۳۳/۲۳۳، در تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۲۵، آرشیو مرکز بررسی اسناد تاریخی) و مدال نقره یادبود جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را دریافت کند.

ثابتی به نمایندگی از ساواک ماموریت‌های متعددی را به شهرها و کشورهای نظیر لندن، استانبول، تل‌آویو، آنکارا، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، اطریش، متحده آمریکا برای شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارها داشت. وی در سال ۱۳۴۳ برای اخذ مدرک دکتری از سوی ساواک به کشور آمریکا فرستاده شد. در گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۴۳/۰۲/۰۷ علت این موهبت ساواک به وی را این‌گونه بیان می‌کند:

«به فرموده تیمسار ریاست ساواک مقرر است، آقای پرویز ثابتی کارمند این اداره به پاس جدیت و فعالیت فوق‌العاده‌ای که در مدت خدمت در اداره کل سوم ابراز داشته جهت ادامه تحصیل به منظور اخذ دکترای حقوق و انجام ماموریتی که به وی محول شده با استفاده از کلیه حقوق و مزایای متعلقه به ایالت متحده آمریکا عزیمت نماید...» (سند شماره ۳۰۱/۴۵۲۷، در تاریخ ۱۳۴۳/۰۲/۰۷، آرشیو مرکز بررسی اسناد تاریخی)

آخرین بار که نام ثابتی بر سر زبان‌ها افتاد در ماجرای مصاحبه با صدای آمریکا به بهانه انتشار کتاب خاطراتش با نام «در دامگه حادثه» بود، کتابی که خشم بسیاری از زندانیان سیاسی دوران شاه و مبارزان و فعالان آن زمان را برانگیخت.



ثابتی بعد از ماجرای سیاهکل و درگیری چریک‌های فدایی خلق با نیروهای شهربانی به تلویزیون آمد و به عنوان یک مقام امنیتی مصاحبه کرد.

ثابتی همه کاره ساواک بود و در خشونت ورزیدن گوی سبقت را از همه ربوده بود. راهبرد وی اعمال خشونت حداکثری و سرکوب شدید بود تا جایی که مدعی بود در عرض ۴۸ ساعت می‌تواند بساط انقلاب را جمع کند. حسن علوی‌کیا قائم‌مقام ساواک در مصاحبه‌ای می‌گوید ثابتی به وی گفته است؛ «اعلی‌حضرت اجازه نمی‌دهند اگر اجازه بدهند ما در ظرف دو روز کلک همه‌شان را می‌کنیم...، اگر اجازه می‌داد من در ظرف ۴۸ ساعت به تمام این غائله خاتمه می‌دادم!»

کریم سنجابی رهبر جبهه ملی و وزیر فرهنگ دولت مصدق در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی هاروارد درباره ساواک و ثابتی چنین می‌گوید: «در زمان قدرت ساواک، یعنی در دوره نصیری و به خصوص آن عامل فعال و معروفش پرویز ثابتی آن‌ها رعایت هیچ اصولی نمی‌کردند و هر آدم ماجراجو و مفسد و دورو و دروغ‌گویی که ممکن بود پیدا بکنند در آن دستگاه وارد می‌کردند و افراد را از دانشجو گرفته تا کارگر کارخانه و کارمند اداره و روحانی و بازاری و افرادی که کم‌وبیش در سیاست وارد بودند تحت نظر می‌گرفتند، در این دوران بود که دست به کشتار و تصفیه زدند و عده کثیری از افراد را به‌طور آشکار در نتیجه آن محاکمات کذابی یا به‌طور مخفی بدون رسیدگی و بدون هیچ گونه محاکمه‌ای به قتل رساندند، نظیر کشتن احمد آرامش در میان پارک شهر، آرامش اولین شخصی بود که در برابر رژیم شاه علنی ایستاد و اعلام جمهوریت کرد...، البته داستان خانم ثابتی هم را شنیده‌اید که یک وقت در یک مغازه‌ای مشغول خرید بوده و نگهبانی که همراهش بوده علیه شخصی که در آن‌جا فقط سئوالی کرده و اعتراضی هم نکرده بود هفت تیر می‌کشد و او را می‌کشد و بعد هم با آن قاتل کاری نکردند و هیچ ترتیب اثری ندادند و قتل او به‌طور کلی لوٹ شد!»

ساواک در دوران فعالیت به نقض گسترده حقوق بشر متهم بود؛ در گزارش سازمان عفو بین‌الملل که در شماره ۲۶ نوامبر ۱۹۷۶ روزنامه واشنگتن پست منتشر شد، نوشته است بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر به‌خاطر دلایل سیاسی در ایران زندانی شده‌اند و هم‌چنین پلیس مخفی ایران به‌هنگام بازجویی آنان را زیر شکنجه مداوم قرار می‌دهد.

در گزارش مذکور گفته شده است سرکوبی مخالفان سیاسی به‌عهده «ساواک» (پلیس مخفی ایران) است که با بی‌رحمی شدید انجام می‌گیرد. پلیس مخفی ایران دارای یک سیستم خبرچینی است که ماموران آن در تمام سطوح جامعه ایران نفوذ دارند و بنا به گفته مسافرائی که از ایران آمده‌اند و هم‌چنین تأکید مخالفان حکومت ایران در خارج کشور ساواک فضائی آمیخته از رعب و وحشت ایجاد کرده است. در گزارش سازمان عفو بین‌المللی نوشته شده بود از آغاز سال ۱۹۷۲ تا زمان انتشار گزارش (۱۹۷۶) دادگاه‌های نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی را به مرگ محکوم ساخته‌اند؛ در ۶ ماه اول سال ۱۹۷۶ دولت ایران اعدام ۲۲ زندانی سیاسی را اعلام داشته است. گزارش مذکور ساواک را متهم می‌سازد که قبل از وارد کردن اتهام و انجام محاکمه متظنونین سیاسی را برای دوره‌های طولانی در زندان‌های مجرد نگه می‌دارد و با شکنجه مداوم گاهی منجر به مرگ می‌شود و هم‌چنین با اعدام‌های سریع اعلامیه حقوق بشر را نقض می‌کند. در گزارش مزبور گفته شده است ساواک با تکنیک‌هایی مثل زدن شلاق، شوک‌های الکتریکی، کشیدن ناخن انگشتان دست و شست پا و تجاوز به عنف متظنونین سیاسی را شکنجه می‌کند.

هم‌چنین در ماه مه سال ۱۹۷۶ نوشته شده بود که کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان که مرکز آن در ژنو قرار دارد طی انتشار گزارشی ساواک را متهم ساخت که با استفاده از وسایل فیزیکی و روانی نسبت به زندانیان سیاسی شکنجه سیستماتیک اعمال می‌دارد؛ کمیسیون مزبور مرکب از حدود ۴۵۰۰۰ قاضی حقوق‌دان و استادان حقوق می‌باشد.

شعار «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر» ۳ سال پیش در اعتراض‌های دی‌ماه ۱۳۹۸ در اعتراض به سرنگون کردن هواپیمای مسافربری اوکراینی توسط سپاه پاسداران، داده شده بود. دانشجویان دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف و پلی‌تکنیک (امیرکبیر) شعار می‌دادند: «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر». در شهریور ماه امسال با شروع انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، بار دیگر این شعار در کنار شعارهای مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر دیکتاتور به یک شعار در داخل و خارج کشور، تبدیل شد. البته هر شعاری مستقل از موافقت یا مخالفت این یا آن گروه، جای خود را در جامعه باز می‌کند. شعار «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر»، از این‌گونه شعارهاست و به‌سرعت از محیط دانشگاه به میان افشار وسیع مردم رفت و به‌عنوان یک شعار عمومی به‌رسمیت شناخته شد.



شعار «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر»، حقانیتش را از انقلاب ۵۷ می‌گیرد. این شعاری است مستقیماً مبتنی بر تجربه شکست انقلاب ۵۷ با شعار اصلی «مرگ بر شاه» (شاه ستمگر) در شعار امروز «مرگ بر رهبر»، چه رهبر (رهبر ستمگر جمهوری اسلامی) است. شعاری که از سوی رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور دولتی و نیمه دولتی سانسور شده است. اما انقلاب ۵۷ را ضدانقلاب اسلامی درهم شکست و انقلاب را نیز ضدانقلاب سلطنتی می‌خواهد درهم بشکند. مرزبندی شعار «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» در وهله اول با «ستم» و مطالبه «آزادی» بدون قید و شرط و بدون تبعیض و ابراز وجود انسانی در تمامی ابعاد قابل تصور آن است.

اما رضا پهلوی و هوادارانش گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم به احیای حکومت پادشاهی اصرار می‌ورزند و در عین حال گاهی نیز بحث از انقلاب می‌کنند. در حالی که انقلاب رو به آینده دارد و برعکس احیای سلطنت بازگشت به عقب و از منظر تحلیل انقلاب، سیاستی واپس‌گرا و ارتجاعی است. البته سخنان و پیام‌های رضا پهلوی، بسیار متناقض و همواره دوپهلو است: پیام به «مردم ایران»، پیام به «نیروهای لشکری و کشوری، ارتشی‌ها، سران و بزرگان ایلات و عشایر و طوایف ایران و ایرانیان خارج از کشور» و ... او از ارتشی‌ها می‌خواهد «همان‌طور که از کشور و ملت در مقابل دشمن خارجی» دفاع کردند، بدانند که وظیفه دارند «حافظ جان و مال ملت در مقابل دشمنی داخلی» باشند. اما بیش از همه کسانی که مورد خطاب مشخص پهلوی قرار گرفته‌اند «هم‌میهنان ارتشی» و «بدنه سپاه و بسیج» است. سران و بزرگان ایلات و عشایر و طوایف ایران از نظر رضا پهلوی، رعیت محسوب می‌شوند. اما رضا پهلوی و هواداران و مشاورانش در رابطه با «ستم ملی» بر خلق‌های ایران یا سکوت می‌کنند و یا واژه «تجزیه‌طلبی» استفاده می‌کنند. آن‌ها هرگز از واژه‌هایی هم‌چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، جنبش روشنفکران و هم‌چنین دگرباشان و هم‌جنس‌گرایان اسمی نمی‌برند. چرا که رضا پهلوی و طرفدارانش یک ماهیت طبقاتی مشخصی دارند و آن‌ها خود را جزو راست‌ترین و محافظه‌کارترین گرایش طبقاتی دنیای سرمایه‌داری می‌دانند. (در ضمیمه همین مطلب، منشور مشترک ۲۰ تشکل و نهاد مستقل کارگری و غیرکارگری داخل ایران را که به تازگی منتشر شده است را ملاحظه نمایید)

رضا پهلوی هرگز سراغ نهادهای کارگری، کانون نویسندگان ایران، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران شرکت هفت‌تپه، شورای کارگران پیمانی صنایع نفت و پتروشیمی، شورای بازنشستگان، کانون‌های صنفی معلمان، شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان، اتحاد بازنشستگان، شوراهای صنفی دانشجویی یا تشکل‌های مشابه و هم‌چنین بیکاران، کودکان کار، مهاجران افغان، زنان کتک‌خورده و ... نمی‌رود چرا که چنین تشکل‌هایی را به رسمیت نمی‌شناسد. یا او به سراغ اصلاح‌طلبان حکومتی می‌رود و در یکی از جلسات پرسش و پاسخ می‌گوید: «بسیاری از کسانی که در آینده ایران در صحنه مدیریت اداری و سیاسی کشور خواهند بود، بخش عمده‌ایش هم‌اکنون در ایران هستند. خیلی‌هاشون هم در داخل سیستم هستند. دل‌شون با این نظام نیست. اعتقادات ایدئولوژیکی با این نظام ندارند. ولی به این نتیجه رسیدن که این نظام جواب‌گو نیست. اصلاح‌طلبان دیروز، امروز دیگه دنبال اصلاح نظام نیستن ولی بایستی بتونن به صف مبارزین سکولاردموکرات بپیوندن. هیچ‌کسی رو که امروز بخواد آینده بهتری رو جستجو بکنه نایستی جدا بکنیم و بگذاریم از قافله عقب بیفتن.»

به این معنا رضا پهلوی کاری به انقلاب جوانان در خیابان‌ها و اعتصاب‌های کارگران و کارمندان ندارد و فراخوان او حتی اتحاد برای برانداختن جمهوری اسلامی نیست. فراخوان‌ها و اتحادها و پیام‌هایش، تنها خطاب به کودکان نظامی و سپاهی و بسیجی و یا امید به مداخله‌های از بالا و امپریالیستی است. از نظر او فرقی نمی‌کند که قدرت‌های بین‌المللی به ایران حمله کنند و جمهوری اسلامی را بردارند، خواه حکومت فرو بپاشد، خواه با انقلاب مخملی و حتی کودتای نظامی رخ دهد او با همه این رویدادها موافق است. استراتژی چانه‌زنی از بالا برای «براندازی» و احیای سلطنت است. حتی بسیای از هواداران رضا پهلوی، شدیداً گرایش‌های فاشیستی دارند. در جلساتی که با حضور رضا پهلوی برگزار می‌شود همه او را شاهزاده خطاب می‌کنند و تنها خبرنگاران رسانه‌های ایران اینترنشنال، من‌وتو، بی‌بی‌سی فارسی، تلویزیون فارسی صدای آمریکا، کیهان لندن، ایندپندنت فارسی و رادیو فردا حضور و حق سؤال دارند که از پهلوی پرسیده شود. عجیب این که در بین این خبرنگاران، حتی یک نفر حضور ندارد که سئوالی در مخالفت با پهلوی بپرسد و او را نه جناب شاهزاده، بلکه آقای رضا پهلوی خطاب نماید. همه خبرنگاران با فرستادن دروهای گرم به محضر شاهزاده، سئوال جانب‌دار خودشان را مطرح می‌پرسند.

رضا پهلوی، همواره خود را دموکرات معرفی می‌کند. در حالی که کودتای ۲۸ مرداد را افسانه‌پردازی می‌داند. در حالی که خود مقامات آمریکایی سال‌هاست اعتراف کرده‌اند که کودتای سال ۱۳۳۲ را آن‌ها طراحی و رهبری کردند، ولی رضا پهلوی هنوز این حقیقت تاریخی را قبول ندارد و درباره کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌گوید: «درست است که پدرم از حمایت آمریکا برخوردار بود، ولی صحبت از کودتا کردن افسانه پردازی است. حکومت مصدق محبوبیت خود را از دست داده بود...»

رضا پهلوی، گاهی قبول دارد مردم به نهاد سلطنت و پدر او در انقلاب ۱۳۵۷ پشت کردند. با این وجود در جایی دیگری از بحث درباره دیکتاتوری پدر خود و شکنجه و اعدام مخالفان خود طفره می‌رود و می‌گوید: «بحث من همیشه این بوده که بحث امروز ما این که گذشته ما چی بوده؟ خوب بوده، بد بوده؟ اشتباه شده یا نشده، نیست. دغدغه ما نبودن فضای آزاد سیاسی است» و در جای دیگری جنایات پدر را «دل‌سوزی بیش از حد برای مملکت» توصیف می‌کند.

رضا پهلوی در یکی از پیام‌های گذشته خود، انقلاب ۱۳۵۷ را «انقلاب سیاه» نامیده است. این در حالی است که پدر خود او در پیام تلویزیونی ۱۵ آبان ۱۳۵۷، خطاب به ملت، با بغض و التماس اقرار می‌کند که «شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خواستید. انقلاب ایران نمی‌تواند مورد تایید من به‌عنوان پادشاه ایران و به‌عنوان یک فرد ایرانی نباشد.» محمد رضا شاه هم‌چنین در همان پیام گفت، «من صدای انقلاب شما را شنیدم»، ولی ظاهراً فرزند او هنوز صدای انقلاب بر حق و عادلانه مردم علیه ظلم و ستم و فساد حکومت پدرش را نشنیده است.

او یک روز خود را پادشاه اعلام می‌کند و روزی دیگر یک فرد عادی. روزی می‌گوید هم مشروطه سلطنتی می‌تواند برای ایران قابل قبول باشد، و هم نظام جمهوری، اما بعد می‌افزاید که «آیا وجود یک نهاد فرامسئلی و غیرسیاسی به‌عنوان یک «سمبل وحدت کشور» هم‌چنان برای مملکت ضروری است یا نیست؟» یعنی تنها پادشاه «مظهر وحدت کشور» است.

او در مصاحبه دیگری علاقه خود را به پادشاه شدن ابراز کرده است. در سال ۲۰۱۲، از او پرسیده شد که آیا هنوز هم سلطنت را نظام حکومتی مناسبی برای ایران می‌داند، که او در پاسخ گفت: «بله شخص شاه مهم است زیرا ایران کشوری چند قومیتی است که به شخصیتی بی‌طرف برای وحدت نیاز دارد. در دیگر کشورهایی هم که جامعه یک‌دست ندارند سلطنت توانسته نقش ثبات دهنده‌ای داشته باشد.»

رضا پهلوی حدود چهار ماه بعد از آن مصاحبه در جای دیگری می‌گوید: «من نه دغدغه حکومت دارم و نه قدرت؛ در این سنی هم که رسیده‌ام، بهترین نقشی هم که می‌توانم برای هموطنانم ایفا کنم نقش مشورتی و نصیحتی است»، چیزی که با ادعای قبلی او در تضاد است.

باز هم او در جایی دیگری با صراحت تمام می‌گوید: «نظام پادشاهی از جمهوری بهتر است.» مضحک‌تر این‌جاست که رضا سوم، هم‌زمان با خط و نشان کشیدن به جمهوری اسلامی، ادعا کرده است که بسیاری از افسران سپاه با او در ارتباط هستند و از شرایط داخل کشور به او خبر می‌دهند و...

مصاحبه‌گر رادیو فردا در ۲ فروردین ۱۳۹۱، در مصاحبه‌ای رضا پهلوی، می‌گوید به‌عنوان اولین سئوال می‌خواستم از شما بپرسم شغل شما چیست آقای پهلوی؟ «پهلوی سوم پاسخ می‌دهد: «از زمانی که پدرم فوت شدند و من وارد صحنه سیاسی اپوزیسیون ایران به نظام جمهوری اسلامی شدم، الان بیش از ۳۰ سال می‌گذرد. اسمش را نمی‌توان شغل گذاشت، بلکه یک وظیفه عمری برای نجات کشورم از این وضعیت و رسیدن به آزادی و برابری کامل است. برای رسیدن به آن آزادی که هم میهنانم واقعا مستحق آنند و مسلمان خیلی بیش‌تر تر از وضعیتی که الان با آن درگیرند. در واقع شغل من مبارزه سیاسی برای آزادی بوده است در این سال‌ها.»

خبرنگار می‌پرسد: «برای این شغل که درآمدی ندارید؟ منظور من این است که درآمدتان از چه محلی بدست می‌آید؟» پهلوی سوم پاسخ می‌دهد: «نه خوب، درآمدی ندارد. به هر حال آدم هر کاری که بتواند بکند در حد توانش انجام می‌دهد. من خوشبختانه با کمک خانواده‌ام توانسته‌ام زندگی‌ام را بگذرانم. برای این‌که بتوانم تمام وقتم را برای زندگی سیاسی اختصاص دهم.»

خبرنگار سپس می‌پرسد: «یعنی همسران شاغل هستند؟» رضا پهلوی پاسخ می‌دهد: «خیر. همسر من البته مدتی کار می‌کرد. ولی به‌طور کلی خیر. ما الان فقط در حال مبارزه هستیم و بیش‌تر هزینه‌ها را با کمک هم‌میهنانی که از نظر هزینه‌ای در این مسیر کمک می‌کنند، و خانواده‌ام به‌خصوص مادر خودم که تا به‌حال من را کمک کرده‌اند تا بتوانم تمام وقت به این کار بپردازم.»

در واقع رضا پهلوی، ادعا می‌کند که دارای هیچ‌گونه ثروت قابل‌توجهی نیست، و خرج خود و خانواده با کمک خانم فرح پهلوی و مردم خیر تامین می‌شود. در حالی که اسناد انبوهی وجود دارد که پدر و مادر و نزدیکان او هنگام خروج از ایران در سال ۵۷، میلیاردها دلار پول نقد و طلا و جواهر با خود خارج کردند و در خارج نیز حساب‌هایشان پر از میلیاردها دلار پول نقد و زمین‌ها و ساختمان‌های و شرکت‌های زیادی بود.

رضا پهلوی چند سال پیش وقتی مسیح علی‌نژاد با او مصاحبه کرد و از جمله درباره درآمدش از او پرسید، پهلوی پاسخ داد که در کار تجارت با یک عده شرکا است و مخارج زندگی را از این راه تامین می‌کند.

در چنین روندی، مردم از تکرار واقعه دوران سیاه پس از سرنگونی پهلوی و به قدرت رسیدن خمینی و کشتار نیروهای چپ و مجاهد و مخالفین پیوسته وحشت دارد.

با این وجود، نسل دهه هشتاد بر کف خیابان‌های ایران در جنگ و گریز نابرابر با نیروهای سرکوبگر و بچه‌کش جمهوری اسلامی، انقلاب‌شان را به بهترین وجهی سازمان‌دهی و رهبری می‌کنند. مردم از تکرار واقعه دوران سیاه پس از سرنگونی پهلوی و به قدرت رسیدن خمینی و کشتار نیروهای چپ و مجاهد و مخالفین پیوسته وحشت دارد. به خصوص سلطنت‌طلبان هنوز به جایی نرسیده و بدون پایگاه اجتماعی در ایران و با بسیج برخی پناهجویان و کسانی که تا دیروز مشغول زندگی خود بودند و امروز با تصاویر بزرگ رضا پهلوی و پرچ حکومت پهلوی و با شعار «جاوید شاه» وارد تجمعات ایرانیان می‌شوند و به جای این که صف مردم علیه جمهوری اسلامی را تقویت می‌کنند آن‌ها را از هم می‌پاشانند. به‌ویژه پس از ماجرا راه‌انداختن ماجرای «وکالت» به رضا پهلوی، تمام هم و غم آن‌ها تبلیغ و ترویج افکار او و سلطنت طلبی است نه مبارزه علیه جمهوری جهل و جنایت و اسلامی. تلاشی‌ست برای کنترل انقلاب از بالا و یا منحرف کردن آن از مسیر اصلی‌اش.

در حالی که آزادی‌خواهان بلوچ با در دست داشتن یک بنر پارچه‌ای در راهپیمایی جمعه‌های زاهدان، با مضمون «وکالت ما مدرن است نه فردمحور» در کف خیابان‌ها علیه جمهوری اسلامی شعار می‌دهند.



در جمع‌بندی می‌توانیم تاکید کنیم که در چنین شرایطی، رضا پهلوی و هوادارانش موظفند از نیروهای چپ و کمونیست و مجاهدین خلق عذرخواهی کنند اما آن‌ها از هم‌اکنون برای طناب‌های دارشان به دنبال «گردن» می‌گردند! رضا پهلوی حق ندارد به وکالت از مردم، با محافل دولت‌ها به بندوبست‌های پنهانی دست بزند؛ اما حق طبیعی اوست که به سیاست‌های دل‌خواه خود ادامه دهد.

به‌علاوه مهم‌تر از همه، جا دارد که زندانیان سابق دوران استبداد محمدرضا پهلوی، پرویز ثابتی را به دلیل جنایت علیه بشریت همانند حمید نوری که در سوئد محاکمه و به حبس ابد محکوم شده است به دادگاه بکشانند و خانواده پهلوی را به‌عنوان شاهدان عینی به این دادگاه فراخوانند.

واقعیت آن است که سلطنت‌طلبان نه هنگام خروج شاه از ایران و نه امروز هیچ شخصیت و سیاست‌مدار شاخصی که دست‌کم مورد قبول همه محافل هواداران سلطنت‌طلب و شاه‌دوستان باشد را ندارند. از این‌رو، محافل سلطنت‌طلب، اکنون به پرخاشگری و خشونت‌طلبی روی آورده‌اند و عملاً دست به رفتارهای ضدانقلابی می‌زنند.

رضا پهلوی هم اگر حرف نزنند سنگین‌تر است به دلیل این که هنگامی او بحث و گفت‌وگو و موضع‌گیری سیاسی می‌پردازد حتی بخشی از طرفداران خود را نیز ناامید می‌کند. چرا که او نه توان تئوریک و تحلیل سیاسی دارد و نه تجربه پراتیکی در عرصه سیاست دارد! به همین دلیل او همواره در موضع‌گیری‌های خود دچار تناقضات زیادی می‌شود که در بالا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کردیم. او در بهترین حالت

می‌تواند یک سرمایه‌گذار و تاجر خوبی باشد چرا که میلیاردها دلار از ثروت‌های مردم ایران از ۴۴ سال پیش در دست او و خانواده و نزدیکانش قرار دارد. اما احتمالاً روزی موظف خواهند شد که این مبالغ هنگفت غارت‌شده را به صاحبان اصلی آن، یعنی به جامعه ایران برگردانند.

نهایتاً ۴۴ سال از انقلاب ۵۷ ایران گذشته و جمعیت زیر ۴۰ ساله ایران اصلاً نظام شاهنشاهی را ندیده و عملاً درک و لمس نکرده است. اما این نیرو، با شور و شوق و جسارت فوق‌العاده‌ای آزادی، برابری، زندگی مستقل و شایسته انسانی می‌خواهد. این نیرو هم‌چنین به شدت مخالف پدرسالاری و مردسالاری و موروثی است و به‌همین دلیل، این نیرو می‌خواهد آینده خود و جامعه‌شان را بدون دخالت خارجی و یا دخالت داخلی از بالا سر آن‌ها، مستقیماً به‌دست خویش رقم بزند آن‌هم با افکار جهان‌شمول قرار بیست و یکم. روشن است که آن‌ها سرسختانه مخالف برگشت به درون مورثی سلطنتی و شعارهایی نظیر «خدا، شاه، میهن»، «جاوید شاه»، «مردم، میهن، آبادی» و... هستند که همواره از سوی رضا پهلوی و هوادارانش تکرار می‌شوند.

در هر صورت جوانان ایران نیروی اصلی انقلابی «زن، زندگی، آزادی» هستند و انقلاب کنونی نماد خواست‌های برابری جنسیتی، آزادی، برابری، عدالت‌خواهی و زندگی شایسته انسانی برای همگان است.

حضور پررنگ جوانان و به‌ویژه دختران و زنان ایرانی در این انقلاب، ضرورت دارد که زمینه‌های عینی و ذهنی و عامل ترکیب سنی جمعیت ایران و مشکلات فراوان جوانان در همه عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

با توجه به سرکوب و فشارهای جمهوری ایران، که حتی امنیت حریم خصوصی اکثریت مردم ایران را مورد تهدید قرار داده است و با توجه به عمیق‌تر شدن هرچه بیشتر شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی و تاثیر مخرب آن بر سطح زندگی مردم به‌ویژه جوانان در زمینه‌های گوناگون مانند تحصیلات، مشکلات اشتغال، مسکن، امکانات درمانی و افزایش سرسام‌آور سطح عمومی قیمت‌ها و دستمزدهای بسیار نازل و غیره، هیچ جای تعجب نیست که جوانان و نوجوانان ایرانی پیشگامان و سازمان‌دهندگان و رهبران عملی و نظری اصلی انقلاب نوین ایران هستند.

«بر اساس گزارش منتشر شده از وضعیت اشتغال؛ نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله در ایران در تیرماه سال ۱۴۰۱، به بیش از ۲۴ درصد رسیده است، به‌عبارت دیگر در بهار ۱۴۰۱ بالغ بر یک چهارم جوانانی که در بازه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال جوای شغل بوده‌اند، نتوانسته‌اند شغلی پیدا کنند. هم‌چنین بررسی‌ها نشان می‌دهد در گروه‌های سنی جوان، نرخ بیکاری زنان تقریباً دو برابر نرخ بیکاری مردان است که نشان می‌دهد زنان در سنین پایین‌تر با مشکلات بیش‌تری در پیدا کردن شغل مواجه هستند. به‌طور کلی نرخ بیکاری در جوانان بالاتر از نرخ بیکاری کل است و...»

با توجه به شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه، افزایش اجاره مسکن و مواد غذایی، سطح پایین درآمد و مشکل بیکاری، نه تنها صاحب‌خانه شدن جوان ایرانی بلکه پرداخت اجاره مسکن نیز تبدیل به آرزوی دست نیافتنی شده است. با توجه به حقوق پایه ۲ میلیون تومانی جوان ایرانی و «با حساسی سرانگشتی حدوداً ۵۰ سال طول می‌کشد تا یک جوان ۲۵ ساله ایرانی صاحب مسکن شود!»

فرامرز توفیقی، رییس کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور، در همین رابطه در گفت‌گویی خبر داده بود که: «امید به خانه دار شدن یک کارگر در تهران به ۱۲۳ سال رسیده است. حالا پوشاک، درمان، هزینه‌های تحصیل و سایر خرج‌ها را کنار این داده‌ها بگذارید؛ تورم واقعاً بیداد می‌کند.» «امروز تورم رسمی خوراکی‌ها نسبت به سال قبل بیش از ۸۶ درصد و تورم واقعی سبد معیشت کارگران بیش از ۱۰۰ درصد است.»

بر اساس گزارش ایران پرایمر و بر مبنای آمارهای دولتی، تا اوایل سال ۲۰۲۲، حدود ۳۰ درصد از خانوارها زیر خط فقر زندگی می‌کردند. برخی کارشناسان تخمین زده‌اند که حداقل نیمی از جمعیت ۸۵ میلیونی ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند و با توری که برای همه کالاها به ۵۰ درصد رسیده است دسته و پنجه نرم می‌کنند. این تورم بالاترین میزان از سال ۱۹۹۴ است. در ایران ۱۸ درصد از افراد جامعه دچار فقر مطلق است.

نبودن آزادی‌های فردی و جمعی سیاسی و اجتماعی، و نرخ بالای تورم اقتصادی، گرانی و افزایش قیمت مواد غذایی، مشکل تامین مسکن و رشد صعودی اجاره مسکن و... هیچ‌گونه امیدی برای آینده جوانان ایرانی باقی نگذاشته است. در چنین حالی جای تعجب نیست که جوانان و به‌ویژه زنان ایرانی که از ستم مضاعف جنسیتی و پدرسالاری و مردسالاری نیز رنج می‌برند، ستون اساسی این جنبش انقلابی را برای رسیدن به آزادی و برابری و زندگی بهتر تشکیل دهند و خواستار سرنگونی حکومتی باشند که مانع اصلی رسیدن آن‌ها به یک زندگی شایسته و شرافتمندانه است.

آن‌چه که گفته شد دردها و رنج‌ها و کمبودهای اصلی نیروی جوان ایرانی است که رضا پهلوی و احتمالاً بسیاری از طرفدارانش آشنایی چندانی با آن‌ها ندارند و امرشان هم نیست!

پنج‌شنبه بیست و هفتم بهمن ۱۴۰۱ - شانزدهم فوریه ۲۰۲۳